

11:02 گریونویچ - یکشنبه 10 ژوئیه 2005

سیروس علی نژاد

"مثل اخوان، مثل فروغ، مثل کریم امامی!"

در اثنای صحبت از کریم می گفت. در ذهن دنبال کریم هایی که می شناختم گشتم. این کدام کریم بود که در دل مرد اینهمه جا کرده بود؟ پرسیدم: کریم امامی؟ گفت "آره، کریم خیلی آدم حسابی است. گوهرش پاک است."

این نقل قول را از ابراهیم گلستان آورده ام. مردی که شاید بی خودی از کسانی بد بگوید اما بی خودی از هیچ کس تعریف نمی کند. کریم امامی را چندان به نجابت می شناخت که ضمن گفتگو از او به ستایش سخن می گفت. او را در ردیف فروغ و اخوان می گذاشت. پرسیدم در "گلستان فیلم" کی ها با شما کار می کردند؟ گفت: خیلی ها، چهل پنجاه نفر. آدم های آدم! مثل اخوان، مثل فروغ، مثل کریم امامی". (۱)

کریم امامی از زمره روزنامه نگاران و روشنفکرانی بود که گوهر پاک داشت و جوهر دانایی. در جوانی پا به عالم روزنامه نگاری گذاشت و به کیهان پیوست اما دانایی و کاردانی اش سبب شد انتشاراتی های فره تر و معتبرتر جذبش کنند. وارد عالم نشر شد. ترجمه نیز که از روز اول، کارش شده بود، مشغله دائمی اش ماند. این سه چیز - ترجمه، روزنامه نگاری، نشر - تا پایان زندگی رهایش نکردند. اینها را نکردند یا او را نکرد؟ حاصل عمرش ترجمه چند کتاب بود، و سالها اداره کردن تحریریه یک انتشاراتی بزرگ؛ فرانکلین، و پایه ریزی یک انتشاراتی عظیم دیگر؛ سروش، و نوشتن یک فرهنگ فارسی انگلیسی و انبوهی مقاله که اینجا و آنجا به مناسبت های مختلف به خواست خود یا به درخواست روزنامه نگاران دیگر می نوشت. مردی فاضل بود که کم ولی پر مغز می نوشت.

در کلکته متولد شد (۱۳۰۹) و در شیراز پرورش یافت. "در حقیقت اگر به کسی نگویید خود من در شهر کلکته به دنیا آمده ام و دو سال اول زندگی خود را در آن دیار گذرانده ام. البته رسماً متولد شیراز هستم و در شناسنامه خود تا پایان زندگی زاده شهر سعدی و حافظ خواهم ماند." (۲)

پدرش شیرازی و از بازرگانان چای بود و به کلکته رفت و آمد داشت. انگلیسی می دانست و نخستین واژه های انگلیسی را هم او به کریم آموخت. انگیزه های اولیه زبان دانی اش از همینجا می آمد اگرچه این تلاش بعداً هایش بود که او را مورد قبول همه و مرجع انگلیسی دانان کرد.

از دو سالگی او را به شیراز بردند. تا پایان دوره متوسطه در شیراز ماند. بعد برای تحصیل دانشگاهی به تهران آمد. در رشته زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه تهران درس خواند و هنوز در سش به پایان نرسیده بود که به کار ترجمه پرداخت. مترجمی برای خبرنگارانی که آن سالها به ایران رفت و آمد می کردند. دوره، دوره ملی شدن نفت و هیجانانگیزی ملی بود و خبرنگاران از اقصی نقاط جهان به ایران می آمدند. اما جوش و خروش ها دیر در نکشید. فروکش کرد. وقتی فروکش کرد خبرنگاران به کشورهای خود بازگشتند و کریم امامی به شهرش شیراز. "فارغ التحصیل شدن من از دانشگاه مصادف شد با جریانات ملی شدن صنعت نفت و روی کار آمدن دکتر مصدق و هجوم خبرنگاران خارجی به ایران."

به شیراز رفت تا شغل پایداری برای خود دست و پا کند اما تجربه مترجمی که خود نوعی روزنامه نگاری بود تأثیری بر او گذاشته بود که دیگر نمی توانست خود را از دستش برهاند: "تجربه این ایام تأثیر پایداری بر زندگی من گذاشت. مرا با دنیای روزنامه نگاری از نزدیک آشنا ساخت. فرصت رو به رو شدن و صحبت کردن با رجال آن دوران را یافتم. دکتر مصدق را چند بار در پشت تریبون مجلس و یکی دو بار در منزلش در تخت خواب معروف دیدم. یک بار سخنان آیت الله کاشانی را برای یک خبرنگار آمریکایی به انگلیسی ترجمه کردم. با دکتر بقایی و حسین مکی و مهندس حسینی و دکتر فاطمی بارها دور میز مصاحبه نشستیم، و من که یک جوان بیست و چند ساله شهرستانی بودم از اینکه چنین فرصتی برایم پیش آمده بود و از عهده انجام کارهایی که به من محول می شد برمی آمدم احساس غرور می کردم."

همین احساس غرور کار دست او داده بود و مجذوب مطبوعاتش کرده بود. هر چند پس از آن به آمریکا رفت و دو سال در دانشگاه مینه سوتا درس خواند اما در بازگشت هم روزنامه نگاری رهایش نکرد. پس از یکی دو تجربه به عالم روزنامه نگاری بازگشت. تجربه نخست او پس از بازگشت، آموزش زبان انگلیسی در شیراز بود و تجربه بعدی اش کار با ابراهیم گلستان در گلستان فیلم. (۱۳۳۸). "در استودیوی گلستان فیلم کارمند ابراهیم گلستان، و همکار زنده یادان فروغ فرخ زاد، مهدی اخوان ثالث، فریدون رهنما و چند تنی دیگر از اهل قلم شدم. در این جمع به آثار با ارزش تر ادبیات جهان زیاد توجه می شد، و در این جو هنری - ادبی بود که به ترجمه نمایشنامه Look Back in Anger جان آبرن رغبت پیدا کردم. ولی وقتی این ترجمه تمام شد دیگر کارمند استودیوی فیلم گلستان نبودم و به روزنامه کیهان (فارسی و انگلیسی) نقل مکان کرده بودم."

در روزنامه کیهان، در سرویس خارجه، یا به قول خودش در میز خارجه کار می کرد. در عین حال در روزنامه کیهان اینترنشنال مقاله می نوشت و خبرنگاری می کرد. صبح ها در روزنامه فارسی و شبها در روزنامه انگلیسی. در کیهان انگلیسی پاره ای از اشعار فروغ فرخ زاد و دیگران و نیز پاره ای داستان های کوتاه فارسی را به انگلیسی ترجمه کرد و زبان دانی اش زبانزد شد.

پس از چند سالی کار در روزنامه کیهان، انتشارات فرانکلین او را به ترجمه "گتسی بزرگ" فراخواند. نجف دریابندری سروراستار انتشارات فرانکلین که او را از استویوی گلستان فیلم می‌شناخت و به کاردانی و زبان‌دانی اش آگاه بود از او خواست تا کتاب معروف فیتس جرال را به فارسی در آورد. زمانی که نامش در زبان فارسی با نام کریم امامی عجین شده، همواره نام او را تداعی می‌کند.

دو سه سالی بعد از ترجمه این رمان، کریم امامی از روزنامه کیهان به انتشارات فرانکلین نقل مکان کرد. ابتدا ویراستار و سپس سروراستار آن بود. زمانی که به فرانکلین پیوست، نجف دریابندری برای گذراندن دوره ای به سوئیس رفته بود. به او پیشنهاد شد که به ویراستاری در فرانکلین مشغول شود. "به نظرم پیشنهاد خوبی آمد. خبرنگاری و نویسندگی برای روزنامه جالب و هیجان‌انگیز است ولی تا سن معینی. نوشتن زیر فشار ساعت و دقیقه، برای اینکه مطلب به روزنامه برسد نوعی انضباط فکری در انسان پدید می‌آورد که مفید است، ولی سن که از سی و پنج گذشت، سریع نوشتن دشوار می‌شود و اگر آدم مواظب نباشد کارش به یکنواخت نویسی و تکرار کلیشه‌های ژورنالیستی می‌کشد. از این رو به خودم گفتم کار کتاب مرا از فشارهای روز به روز می‌راند و در واقع مرحله منطقی بعد از کار روزنامه نگاری است."

چند سالی در فرانکلین ماند تا اساس آن انتشاراتی بزرگ و پربار به هم ریخت. همایون صنعتی زاده بنیانگذار فرانکلین از موسسه رفته بود و موسسه ای که به قول کریم امامی به لحاظ مالی چندان قوت پیدا کرده بود که موسسه اصلی در آمریکا به کمک آن سر پا ایستاده بود (۳) از هم پاشید.

کریم امامی در این زمان به پیشنهاد رضا قطبی مدیر عامل رادیو و تلویزیون ایران، به انتشارات سروش رفت و اساس محکمی برای آن بنیاد گذاشت اما این اقدامات با انقلاب هم‌زمان افتاد و کریم امامی مانند بسیاری دیگر پاکسازی شد. وقتی قطب زاده مدیر عامل تلویزیون شد کار تمام بود. در مصاحبه با عبدالحسین آذرنگ گفته است: "روز اول که آمد به تلویزیون همگی ما را صدا زد و برد در یک فضای باز و از روی بالکن بر ایمان سخنرانی کرد و گفت "شما همه خائن هستید."

انتشارات سروش همانگونه که خود امامی در مصاحبه ای گفته است پیش از او حضور جدی در عرصه نشر نداشت. بیشتر یک نشر داخلی یا نشر سازمانی بود. "در زمان من بود که به شکل موسسه انتشاراتی بزرگ ظاهر شد اما قبل از اینکه کارش به نتیجه برسد، به انقلاب برخورد و مدیریتش از بین رفت."

پس از انقلاب، امامی به اتفاق همسرش، گلی امامی، انتشاراتی یا در واقع کتابفروشی "زمینه" را دایر کرد و در تمام این بیست و چند سال در کنار کارهای فرهنگی دیگر از جمله نوشتن فرهنگ فارسی - انگلیسی که هم اکنون از سوی نشر فرهنگ معاصر در دست چاپ است، به کار کتابفروشی اشتغال داشت و در این میان شاید به اندازه یکی دو سال هم برای "فرهنگ معاصر" متن فرهنگ‌های مختلف حمیم را ویرایش کرد. فرهنگ فارسی - انگلیسی را هم به سفارش همین انتشاراتی تهیه کرد.

کار روزنامه نگاری آنطور که در گفتگو با عبدالحسین آذرنگ (مجله بخارا) مطرح کرده خیلی چیزها به او آموخت. نوشته باید جالب باشد و عنوان و شروع مطلب جذاب باشد و آنقدر باز نویسی شود که متن دلخواه به دست آید.

کار در روزنامه کیهان اینترنشنال نیز در پرورش او بسیار مفید افتاد. در "از پست و بلند ترجمه" می‌گوید که "در دهه ۱۳۴۰ که چند سال نویسنده و مترجم روزنامه کیهان انگلیسی بودم و روزی چند مطلب و هفته ای یکی دو مقاله به زبان انگلیسی می‌نوشتم، توانایی نسبتاً خوبی در نگارش انگلیسی پیدا کردم."

کریم امامی در دو سه رشته استاد و کارشناس بود. روزنامه نگاری، ترجمه و نشر. کارشناسی او در نشر در سالهای اخیر در مصاحبه‌ها و نوشته‌ها و میزگردهایی که داشته است برای همگان آشکار است. ترجمه‌های او از دقت و وسواس در کار برگرداندن متن حکایت داشت. هرچند در این باب اهل زبان باید داوری کنند اما در کار روزنامه نگاری اش من می‌توانم یکی دو نکته بگویم.

من دو کار برجسته از او در روزنامه نگاری دیده‌ام که ماندنش را در دیگران ندیده‌ام. اوایل دهه پنجاه فصلنامه ای بر روی میز مطبوعات ظاهر شد که در نوع خود نظیر نداشت. "کتاب امروز". این نشریه ای بود درباره کتاب، و مباحث کتاب و مولفان و مترجمان و محققان را مطرح می‌کرد اما نشریه ای بود که از بای بسم الله تا تای متمش را می‌شد خواند. همه چیزش مربوطه، همه چیزش درست و بقاعده. اساس آن را مصاحبه با اهل کتاب تشکیل می‌داد. گفتگو با محمد قاضی، گفتگو با محمد پروین گنابادی، گفتگو با مجتبی مینوی و مانند آنها. از چنان ویرایش دقیق و سنگینی برخوردار بود که هر چند بطور معمول در یک نشریه زاید است و خواننده باید از روی آنها عبور کند، قبلاً به وسیله سردبیر مجله حذف شده بود و آنچه مانده بود به اصطلاح گوشت لحم بود. آن وقت ها سر ویراستار انتشارات فرانکلین بود و کتاب امروز به ابتکار او در می‌آمد. متأسفانه عمر آن نشریه چندان نپایید و با پاشیدن موسسه ای که همایون صنعتی زاده با تلاش فراوان بنیاد گذاشته بود، از میان رفت. بعدها آن نشریه مورد تقلید قرار گرفت و تبدیل به جریانی شد که درخور آن بود. تقلیدی ها هم بد نبودند، اما همیشه اصل کار چیز دیگری است.

کار دیگر او را چند سال پس از انقلاب دیدم، زمانی که آدینه را منتشر می‌کردیم. یک بولتن یک ورق ساده آ چهار به نام "زمینه"، که کتابهای منتشر شده روز را به صورت فشرده معرفی می‌کرد. هر کتاب در یک سطر معرفی می‌شد. چندان خلاصه و فشرده که کمتر از آن امکان نداشت. این بولتن یک ورق برای خودش یک نشریه کتاب بود با هدفی خاص. چه اهمیتی داشت که کار بر روی یک ورق کاغذ پشت و رو تایپ شده باشد. مهم این بود که همان یک ورق کاغذ آ چهار نیاز خواننده را برای انتخاب کتاب دلخواه بر می‌آورد. استادانه تهیه می‌شد و سر تا پای آن را بدون انداختن یک واو می‌شد خواند. کلمه ای اضافی نداشت. همه تجربه ویراستاری کریم امامی را در خود نهفته داشت. آن بولتن یک ورق کتاب هنوز

می تواند برای معرفی کتابهای روز در مطبوعات یک الگو و سرمشق باشد. کارهای روزنامه نگارانه او حرف نداشت. در عین حال کارهای بی ادعایی بود. هیچ از سر و روی آنها بوی فخر فروشی نمی آمد.

۱ - نقل از گفتگوی ناتمام و چاپ نشده ای با ابراهیم گلستان که در سال ۲۰۰۴ در خانه اش در حوالی لندن انجام گرفت. گزارش این گفتگو را در همین سایت نوشته ام.

۲ - همه نقل قول ها به غیر از آنها که در متن ذکر منبع شده، از مقاله بلند "از پست و بلند ترجمه" نوشته کریم امامی آورده شده، از کتابی به همین نام، انتشارات نیلوفر، بهار ۱۳۷۲.

3- عین جمله ای که کریم امامی در گفتگو با عبدالحسین آذرنگ به کار می برد این است: " ما دیگر به آن ترتیب که کتابی از آمریکا پیشنهاد شود کار نمی کردیم، بلکه در ایران خودمان بر اساس پیشنهاد اشخاصی که دوست داشتند کاری را ترجمه کنند یا کتابی را که شورا مناسب ترجمه می دید انتخاب می کردیم و هر تصمیمی که بود در همین تهران انجام می گرفت. از این گذشته، در این دوره فرانکلین آمریکا به علت خشکیدن منابع مالی در حال اضمحلال بود و شاید باور نکنید که به کمک مالی فرانکلین تهران سر پا ایستاده بود". (بخارا شماره ۲۱ و ۲۲ آذر - اسفند ۱۳۸۰)